

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۰ اپریل ۲۰۱۷

تصحیح، تنظیم و شرح لغات: خ. معروفی

## دیوان

### "عبدالله شهاب تُرشیزی هروی"

۲۶۸

مُلحدنامه

-۳۴-

## داستانِ قصه هفت پیکر

شبی قصه هفت پیکر شنید  
وزان طرح، اندیشه در دل کشید  
گُزین کرد از لوطیان، هفت کس  
که کوبنده باشند او را ز پس  
یکی خانه چون مقعد خود، فراخ  
بنا کرد، بر گرد آن هفت کاخ  
به هر کاخ، از منزل دلگشای  
یکی را از آن مُغلمان داد، جای  
نخستین، سماعیل فرّاش بود  
که با کبر او، کوه خشخاش بود  
دوم بود، بابا بیگ تارزن  
که رگهای کیرش بُدی، چون رسن  
سوم بود قُربان مهتر، که پیل  
ز کیرش گریزان شدی شصت میل  
چهارم نبی بود از خیلِ کُرد  
که در پیش کیرش ستون بود، خُرد  
به پنجم علی بیگ شاطر، که دیو  
برآوردی از بیم کیرش، غریو

ششم جامی اسمی<sup>۱</sup>، آن سخت کیر  
 به هفتم محمد بیگ، ابن سفر  
 چو این هفت کوبنده بدنژاد  
 یکی دوره بر گردش هفته بست  
 شب جمعه، پیش سماعیل بود  
 شب شنبه از شام، تا صبحگاه  
 به یک شنبه اش بود، قربان قرین  
 دوشنبه، نبی را در آغوش بود  
 سه شنبه علی بیگ، نشستنی پیش  
 شب چارشنبه، در آن دشت چاک  
 شب پنج شنبه به زرنیخ و خون  
 به ترتیب گایندگان، هر شبی  
 به هر خانه ای، گنبدی ساختی  
 در آن خانه پیش حسین و جمال  
 چو کوبنده از وی کشیدی ستون  
 وگر خواستی ریدن از درد تن  
 بدان دستمال، از سر کیر مرد  
 خدا زین بلایش رهائی دهد  
 وگر نیست در خورد دین و خرد  
 همی زود بینم، که دور سپهر  
 به شمشیر شهزاده تاجدار

که از کیر او زهره می ریخت شیر  
 که کیرش ز پولاد کردی، گذر  
 دران هفت کاخ گزین جای، داد  
 که هرشب به جایی کند روش<sup>۲</sup> پست  
 که تا صبح در مکحلش<sup>۳</sup>، میل بود  
 ز بابا بیگش، دلو بودی، به چاه  
 که می کرد قربان او، عقل و دین  
 به کون کیر او را، قباپوش بود  
 ندیدی جز او هیچ دیگر کشش  
 سم اسپ اسمی<sup>۴</sup>، نشستنی به خاک  
 محمد بیگ آلوده کردی ستون  
 گزیده شدی کرمش از عقربی  
 مناری به گنبد، در انداختی  
 ستاده، به کف، پنبه و دستمال  
 از آن پاک کردی بدان پنبه خون  
 دویدی و زیرش نهادی، لگن  
 برون کردی آرایش سرخ و زرد  
 به دین و خرد آشنائی دهد  
 ز ملک جهان رخت بیرون برَد  
 ببرد به یکبار ازو، پاک مهر  
 شگاف افتد اندر سرش، چون انار

\* \* \*

<sup>۱</sup> - "جامی اسمی"؛ یعنی "شخصی به اسم جامی"

<sup>۲</sup> - "روش"؛ یعنی "رویش"

<sup>۳</sup> - "مکحل" (بر وزن "مفرغ")؛ اسم آله عربی و برخاسته از "کحل" (سرمه) و در معنای "سرمه دانی"

<sup>۴</sup> - "اسمی"؛ یعنی "نامبرده"